

یک موضوع حیاتی

یک روز منشی منصور مسیح بما خطاباً بسیار قانع کننده داد که در اسلام رستگاری نیست! اعضای جماعت از من خواستند که بجوابش پردازم. تا جائیکه لیاقتم اجازه میداد کوشش کردم که ثابت سازم که در اسلام رستگاری مکمل و یقینی موجود است. حاضرین خطاباً مرا تمجید کردند، لکن بسیار خوب میدانستم که دلیل من اندرون وجود بمن قناعت نمی داد. در حقیقت اثنائیکه حرف میزد من مجبور شدم که به ضعیفی وضع خود اعتراف کنم. گرچه من نظر به رقیب خود غالمغال زیاد میکردم لکن صدای او مثل رعد در روحم با یک قدرت غیر قابل بیان تأثیر میکرد.

تقریباً ساعت یازده بجه شب بود که این مباحثه خاتمه یافت. من بخانه خود باز گشته و نشستم تا به گفته منشی منصور مسیح به دقت گوش بدهم. هرچه که فکر کردم همانقدر به من واضح تر گردید که رستگاری بمنزله نفس حیاتی دین است و این یک تهداب ضروری است. بدون آن یک دین دین نیست...
علاوتاً تصور کردم که تمام مردم موافق استند که بشر چنانچه از نامش ظاهر میگردد یک بسته از فراموشی عدم اطاعت و گناهان است. زندگی اش هیچ وقت پاک و خالص نمی ماند تا بصورت قطعی از لکه عصیان آزاد نه شود. عصیان طبیعت دومی انسان گشته است و این گفته درست است که میگویند: بشر "به شر" است. سوال در اینجا است که چطور یک شخص میتواند از حساب و کتاب مجازات گریز کند؟ چطور یک نفر نجات یافته میتواند؟ آیا اسلام در این باره چیزی میگوید؟ پیام عیسائیت چیست؟ این و ضیفه من است که این موضوع مهم را بدون تجسس کنم.

اگر من رستگاری را در اسلام بطور یقینی پیدا کنم دیگر من از خدا شکر گذاری خواهم کرد. چشمانم چقدر روشن خواهد شد و قلبم چقدر خوش و مسرور. در غیر آن من باید دینی را دریابم که بطور قناعت بخش پلان رستگاری را نشان میدهد. وقتیکه من به این فیصله رسیدم به زانو در آمده و در پیشگاهی خدا دعا کردم، زار زار گریستم و عهد بستم که بعد از این کتاب مقدس را طوریکه پیش میخواندم نمی خوانم. من آنرا طوری خواهد خواندم که من گناهکار بدبخت ممکن راه رستگاری را در آن دریابم.